

## کرونا و کتاب

«کتابفروشی در فرانسه از نظر سطح اقتصادی و درآمد در کدام سطح قرار می‌گیرد؟ آیا درآمد حاصل از آن پاسخگوی هزینه‌های یک زندگی معمولی در پاریس است؟» ناتلی در پاسخ به این سوال شانه‌هایش را به نشانه عدم اطمینان بالا می‌دهد و می‌گوید: «من بنا به علاقه شخصی خودم وارد این کار شدم اما خب از نظر مالی میزان درآمد بیشتر از تامین یک زندگی متوسط پاسخگو نیست. با این وجود من این کار را دوست دارم و امیدوارم در آینده شرایط بهتر شود.» می‌پرسم: «شرایط کرونایی میزان فروش کتاب را تحت تاثیر قرار داده است؟» در پاسخ می‌گوید: «بله، به صورت نموداری اگر در نظر بگیریم هم شاهد افزایش بودیم هم کاهش.» می‌پرسم: «مردم معمولاً به چه کتاب‌هایی اقبال بیشتری دارند؟» جواب می‌دهد: «کتاب‌های رمان و کمیک. معمولاً این دو کتاب متقاضی بیشتری دارد.»



گزارشی از کتابفروشی‌های شهر پاریس

## مثل پرتقال!



فائزه آشتیانی

خبرنگار قفسه کتاب  
در پاریس

حدود دو هفته پیش قرنطینه چند ماهه تمام شد و حالا مردم شهر با خیال راحت می‌توانند رفت‌وآمد کنند. گرچه محدودیت‌های کرونایی همچنان کم‌وبیش برقرار است. در طول آخرین قرنطینه برخی مشاغل از جمله تعداد قابل توجهی از کتابفروشی‌ها مجاز به فعالیت بودند. آن طور که من متوجه شدم کتاب در سبد خرید فرانسوی‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد و علاقه به شعر و ادبیات از بزرگانی چون ویکتور هوگو به این نسل قرن بیست و یکمی هم رسیده است. به قصد پیدا کردن نزدیک‌ترین کتابفروشی نقشه گوگل را باز می‌کنم. چشمم می‌افتد به این عنوان «مثل پرتقال»، کتابفروشی جمع‌و‌جوری واقع در کوچه باین. از نوار بالای نقشه وسیله حمل‌ونقل عمومی را انتخاب می‌کنم. اتوبوس ۱۶۳ به مدت ۱۳ دقیقه. وارد خیابان می‌شوم و مسیر را آغاز می‌کنم.

## کفش و لباس ویتامین ندارد!

در اتوبوس ایستاده‌ام و به ارتباط میان پرتقال و کتاب فکر می‌کنم. یاد انتشارات پرتقال خودمان در ایران می‌افتم و واژه کتاب‌خواری! همان‌طور که غذای جسم برای بقای حیات الزامی است، توجه داشتن به خوراک روح نیز برای شکوفایی ذهن و قوای تفکر ضروری است. پرتقال میان وعده‌ای سرشار از ویتامین C، که مکرراً توسط کارشناسان تغذیه توصیه می‌شود. عجیب نام پرمسمایی است برای یک کتابفروشی و انتشارات. به اواسط کوچه باین که می‌رسم، دیوارهای آبی‌رنگ خودنمایی می‌کند. روی در شیشه‌ای کره‌زمین چسبانده‌اند که در ابعاد مختلف تکه‌تکه شده گویی هر تکه یکی از پره‌های پرتقال است که آماده شده برای میل کردن. بدون نوبت وارد فروشگاه می‌شوم (از بعد بازگشایی عمومی مغازه‌ها تعداد محدودی حق ورود به اماکن بسته را دارند. این روزها اکثر جلوی فروشگاه‌های لباس صف بلندی تشکیل می‌شود و افراد باید تدریجاً وارد شوند اما آن‌طور که پیداست هواداران کتاب تعدادشان از کیف و کفش و لباس کمتر است!) به اطراف نگاه می‌کنم. از دو خانم فروشنده که یکی پشت گیشه ایستاده و دیگری بین قفسه‌ها اولی را انتخاب می‌کنم و شروع می‌کنم به معرفی خودم و درخواست برای پاسخ به سوالاتی که از پیش آماده کرده‌ام. لبخند می‌زند و می‌گوید: «نمی‌دانم سوالات چیست ولی بپرس تا با هم پیش برویم.» بعد می‌پرسد: «اینجا را چه کسی به شما معرفی کرده؟» می‌گویم: «اسمی که برایش انتخاب کرده‌اید!»

## هفته‌ای چند فصل کتاب می‌خوانیم؟

برای شروع از او می‌خواهم خودش را معرفی کند و از انواع مشتری‌ها و مخاطبانی که دارند بگوید. می‌فهمم نامش ناتلی است ۳۸ ساله، که بعد از فارغ‌التحصیلی در رشته ادبیات در رشته حقوق ادامه تحصیل می‌دهد بعد از آن که وسوسه می‌شود در رشته روزنامه‌نگاری فعالیت کند حوزه کاری خودش را مشخصاً ارتباطات تعریف می‌کند و حالا به قول خودش یک فرد مستقل در حوزه ارتباطات است که در این سال‌ها تجربه‌های موفق زیادی کسب کرده و اکنون به عنوان یک کتابفروش شناخته می‌شود. او در پاسخ به سوال ارزیابی مشتری‌ها می‌گوید: «از همه طیف سنی مخاطب داریم، کودک، جوان و افراد مسن به‌طور کلی ساکنین محله برای خرید کتاب به اینجا مراجعه می‌کنند.» می‌پرسم: «خودتان اهل کتاب‌خواندن هستید؟ به‌طور کلی چقدر برای مطالعه زمان می‌گذارید؟» در جوابم از ساعت‌های کاری روزانه‌اش می‌گوید از دوشنبه تا جمعه. صبح تا ظهر و بعد از استراحت، ظهر تا شب مشغول فعالیت است، همچنین روزهای تعطیل از صبح تا ظهر در فروشگاه به روی خریداران باز است. اضافه می‌کند: «از نظر من یک کتابفروش باید از تازه‌های نشر خبر داشته و قبل از انتشار عمومی آنها را خوانده باشد. تلاشم این است که خودم هم این‌طور باشم. من به‌طور میانگین هفته‌ای چهار جلد کتاب می‌خوانم که معمولاً برای چهارمین کتاب به خواندن متن پشت جلد و مطالعه چند فصل اکتفا می‌کنم. راستش را بخواهید صحبت با مشتری‌ها، معرفی کتاب و مشورت دادن به آنها انرژی و وقت زیادی از ما می‌گیرد. اما سعی می‌کنم تا حد امکان کتاب را از برنامه روزانه‌ام حذف نکنم.»

## مشهورترین کتابفروشی شهر

دوست دارم بدانم چطور مخاطبان را قانع می‌کند که چه کتاب‌هایی بخوانند؟ جواب می‌دهد: «همان‌طور که گفتم ما با افرادی که به اینجا مراجعه می‌کنند حرف می‌زنیم. به‌طور میانگین برای هر شخص ۱۵ الی ۲۰ دقیقه زمان می‌گذاریم تا به آنچه علاقه‌مند است او را راهنمایی کنیم. ما بیشتر نقش مشاور و راهنما را بازی می‌کنیم. قرار نیست برای مخاطب کتاب انتخاب کنیم بلکه او را یاری می‌کنیم تا نزدیک‌ترین کتاب به روحیات و تمایلاتش را پیدا کند. آشنایی با اولیات علم ارتباطات از لوازم موفقیت در حوزه فعالیت ماست.» می‌پرسم: «شما که رشته تحصیلی‌تان هم مرتبط با شغلی است که انتخاب کرده‌اید، آیا به این فکر کرده‌اید که این کتابفروشی را به مشهورترین کتابفروشی شهر تبدیل کنید؟» بلند می‌خندد و جواب می‌دهد: «چرا که نه! عمیقاً علاقه‌مندم این اتفاق بیفتد. اما همین حالا هم از این‌که می‌توانم نیاز کتابخوان‌های محله را تامین کنم بسیار خوشحالم.» به عنوان آخرین سوال درباره نویسندگان و آثار ایرانی از او می‌پرسم، این‌که کدام‌شان را می‌شناسد یا تا به حال خوانده است؟ جواب می‌دهد: «بله می‌شناسم. شاعران ایرانی حافظ و سعدی را می‌شناسم اما خیلی آثارشان را نخوانده‌ام.» با لبخند اضافه می‌کند: «خواندنش برای من سخت است.»

## شهر خاکستری

سوالاتم تمام شده است، که یک مشتری وارد کتابفروشی می‌شود. مشتری خلوت ما را به‌هم می‌زند و جلو می‌آید که سوالی بپرسد و مبلغ کتابش را پرداخت کند. کارشان که تمام می‌شود نزدیک می‌شوم و از حسن همکاری خانم ناتلی تشکر می‌کنم. کمی بین قفسه‌های کتاب پرسه می‌زنم و آماده می‌شوم تا از کتابفروشی خارج شوم که باران رگباری نازل می‌شود. پاریس شهر باران‌های ناگهانی و پیش‌بینی نشده است. نمی‌دانم آب‌وهوا تا چه مقدار بر خلیقیات نویسندگان اثر می‌گذارد. اما احتمال بی‌وجه نیست که کامو، از نویسندگان مشهور فرانسوی نحله اگزیستانسیال مروج دیدگاه ناامیدی، یأس و افسردگی باشد. به قول فرانسوی‌ها: «اینجا اکثر روزهای سال خاکستری است.»

